**بسم الله الرحمن الرحیم**

**حجیت قطع**

**علم اجمالی**

**جلسه یازدهم\_ شنبه 6 آبان 1396**

مرحوم آخوند قائل است به اینکه علم اجمالی هم نسبت به حرمت مخالفت قطعیه اقتضا دارد، هم نسبت به وجوب موافقت قطعیه. فرمایش این بزرگوار نیاز مند به توضیح مفصلی است به صورتی که با این توضیحی که عرض خواهیم کرد تعدادی از اشکالاتی که به ایشان شده است پاسخ داده خواهد شد. من با عبارت و توضیح خودم آن طور که مراد مرحوم آخوند را فهمیدم عرض می کنم شما با این توضیح حتما به متن کفایه و تعلیقه ایشان که در همین بحث دارد مراجعه کنید.

آنچه که از مجموع فرمایش ایشان استفاده می شود اینکه قول به اقتضا علم اجمالی نه علیت تامه، این قول هم مقتضی دارد و هم مانعی در کار نیست. مقتضی برای قول به اقتضا موجود، مانع هم مفقود است. اما مقتضی موجود است، چون علم اجمالی مثل علم تفصیلی نیست، که هیچ شک و تردیدی در آن نباشد. در قطع تفصیلی معنا ندارد، وجود حکم ظاهری ولی در قطع اجمالی مرتبۀ حکم ظاهری محفوظ است چون هر کدام را که در نظر بگیرید از طرفین علم اجمالی مورد شک اند. پس اگر به لحاظ این شک به لحاظ این تردید، ترخیصی در مخالفت قطعیه داده شود، اصل و اماره ایی قائم شود که تو می توانی مخالفت قطعیه با علم اجمالی بکنی، مقتضی برای چنین ترخیصی موجود است. این اثبات اقتضا برای قول به اقتضا. مانع هم نداریم چون آنچه که میتواند، مانع واقعی باشد، علمی است که تعلق گرفته باشد به حکم فعلی تام الفعلیة، من جمیع الجهات. مانع از ترخیص چنین علمی است و علم اجمالی علم به وجود یک حکم هست در این بین، امّا نه حکم فعلی تام الفعلیة. نهایتا یک حکم انشائی است. پس مقتضی برای وجود ترخیص در مخالفت قطعیه موجود بود، و آن تردیدی است که در علم اجمالی داریم. مانع هم مفقود است چون در علم اجمالی، حکم فعلی تام من جمیع الجهات نداریم، یا الف حکم الله است، یا باء نیست یا باء حکم الله است، الف نیست. اگر الف حکم الله بود علی جمیع اجهات و التقادیر می شد علم تفصیلی که ترخیص درش معنا ندارد. اما اگر الف واجب باشد، باید باء واجب نباشد. فقط در یک صورت الف واجب است و آن وقتی است که با واجب نباشد این جا حکم در الف فعلیت تامه پیدا نکرده است حکم در باء هم فعلیت تامه پیدا نکرده است . مانع در ترخیص فعلیت تامه است به عبارت اخری علم اجمالی برزخ بین الشک و علم التفصیلی. چون شک محض نیست، اقتضا دارد حرمت مخالفت قطعیه را، برای مخالفت قطعیه اقتضا حرمت هست چون شک نیست. چون علم تفصیلی نیست، علیت تامه برای حرمت مخالفت قطعیه ندارد.

ان قلتَ: کما قال نائینی قدس الله نفسه الزکیه؛ این اصلی که شما جاری می کنید چه اصلی است؟ مثل استصحاب است؟که اسمش هست اصول تنزیلیه؟(یعنی یک واقع تنزیلی برای ما میسازد)یا مثل برائت است از اصول غیر تنزیلیه که فقط رافع تکلیف است.

هر کدام باشد مشکل است اگر اصول تنزیلیه را در دو طرف علم اجمالی جاری می کنی معناش جمع بین دو حکمی است که با هم قابل جمع نبوده و تضاد دارند. مثلا می دانید تا یک زمانی نه الف واجب وده است نه باء. حال علم اجمالی دارید که یا الف یا باء واجب است. استصحاب میگوید نه الف واجب است نه باء پس یه عدم وجوب دارید تنزیلا و یه علم اجمالی دارید به وجوب . چطور از یه طرف الف یا با واجب باشند از یک طرف نه الف واجب باشد و نه باء می خواهی با استصحاب رفع کنی جمع بین دو حکم متضاد کرده ایی؟

اگر ان اصل غیر تنزیلی مثل برائت است. در دو طرف برائت جاری می کنید. این یعنی مخالفت عملی با آن علم اجمالی و این مطلب قابل قبول نیست.

و به تعبیر مرحوم عراقی، جناب آقای آخوند این اجرای اصل در هر دو طرف، لازمه اش زیر پاگذاشتن قطع اجمالی است و این مخالف با وجدان است بالاخره شما این قطع اجمالی را نادیده گرفته اید و تمام تاکید رفت روی شک و تردید. چطور تردید علم اجمالی را می بینید ولی نحوه علم بودن اش را نمی بینید؟

قلتُ: مناقضه ایی نیست بین مدلول اصل و حکم ماخوذ از علم اجمالی؛ چون مناقضه وقتی است که شما حکم فعلی تام الفعلیه من جمیع الجهات از علم اجمالی استفاده کنی نه یک حکم انشائی. حکم انشائی با حکم فعلی قابل جمع است. جمع بین حکم ظاهری و واقعی. اگر این دو انشائیت و فعلیت شان فرق میکند این میشد تضاد.

پس مناقضه نیست.

مخالفت عملیه نیست چون آن مخالفتی مذموم است که با حکم فعلی تام من جمیع الجهاد باشد.

جواب مرحوم عراقی صرف این که بگوییم خلاف وجدان است کار را درست نمی کند ایشان برهان آورده است و اثبات کرده است، وجود اقتضا را و نبود مانع را این را بهم بزن.

ان قلتَ : نتیجه فرمایش آخوند مقید کردن احکام واقعیه است به علم تفصیلی و این یعنی تصویب و این یعنی احکام نداریم فی لوح المحفوظ مشترک بین العالم و الجاهل بلکه هر کدام که به ذهن مجتهد رسید همان حکم الله واقعی است در حالی که اجماع ما بر این است که احکام بین جاهل و عالم مشتر است.

نتیجه حرف شما این است که آن واجب واقعی گریبانگیر من نیست چون تفصیلا معلوم من نیت و این یعنی آن حکم الله واقعی دیگر مشترک بین العالم و الجاهل نیست.

قلتُ: من آخوند قائل ام که حکم الله مشترک، بین العالم و الجاهل داریم ولی در مرحله انشاء و قدر متیقن از آن اجماع بیش از این نیست نه در مرحله فعلیت. آنچه که متوقف است بر عدم اصل مؤمن و اماره بر خلاف، فعلیت حکم است، نه انشاء حکم و الا من آخوند می گویم در لوح محفوظ یک انشائی هست اما تعلق گرفته است به الف و اما باء.

ان قلتَ: شما بگویید علم اجمالی اصلا اقتضا برای حرمت مخالفت قطعیه هم ندارد. مگر نه اینکه شک درش هست و مگر نه اینکه تردیدی درش است. همان شک بگوید اصلا اقتضا هم ندارد.

دلیل اش هم این است که وقتی کار من قبیح است که بدانم حین العمل الف حرام است یا باء. من حین العمل نمیدانم بعد از عمل میدانم و به این نمیگویند مخالفت.

قلتُ: لا آن علم اجمالی بالاخره علم است، نه عقل اجازه میدهد نه عقلا اجازه می دهند و نه وجدان به اینکه اساسا این علم اجمالی را لا شیء فرض کنیم و بگوییم حتی اقتضا هم ندارد.

ان قلتَ : کما قال شیخ الاعظم؛ علم اجمالی نسبت به حرمت مخالفت قطعیه علیت تامه دارد اما نسبت به وجوب مخالفت قطعیه اقتضا دارد.

قلتُ: این تفصیل جا ندارد یا باید بگویید هم نسبت به حرمت مخالفت قطعیه و هم نسبت به وجوب موافقت قطعیه علت تامه است و یا بگویید نسبت به هر دو طرف علیه تامه است و یا بگویید مقتضی.

شما اگر قطع تفصیلی داشتید نمی توانید در هر دو طرف اصل وارد کنید چون اجتماع حکمین متضادین می شود.اگر بخواهید در یکی غیر از دیگری جاری کنید، این احتمال اجتماع ضدین بوجود میاد. احتمال اجتماع ضدین هم مثل خود اجتماع ضدین است.

**و صلی الله علی محمدٍ و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین.**